**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020730**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم شیخ انصاری در مورد مرجح منصوصی که وجود دارد به عنوان مخالفت عامه ایشان دارند: «الرابع‏: أن ظاهر الأخبار كون المرجح موافقة جميع الموجودين في‏ زمان‏ الصدور أو معظمهم‏ على وجه يصدق الاستغراق العرفي فلو وافق بعضهم بلا مخالفة الباقين فالترجيح به مستند إلى الكلية المستفادة من الأخبار من الترجيح بكل مزية.»

خب خود شیخ انصاری عقیده‌اش این هست که از مرجحات منصوصه باید تعدّی کرد و این را هم از مجموع روایات استفاده می‌کند. حالا منهای آن مراد از مرجحات منصوصه، یعنی مرجحاتی که به عنوان خاص ذکر شده، ایشان می‌گویند آن که به عنوان خاص ذکر شده موافقت جمیع الموجودین فی زمان الصدور او معظمهم، یا همه یا معظم که عرفا موافقت العامة صدق بکند. اینجا حالا قبل از این که ادامۀ کلام ایشان را بخوانم، یک نکته‌ای عرض بکنم، مرحوم ملا خلیل قزوینی در شرح کافی، کتابی دارند به نام شافی شرح کافی آنجا یک مطلبی را به تناسب، البته آن می‌گوید که فیمکن ان یکون المعیار زمن الامام و ان یدخل فیه زمننا ایضا، احتمالی را مطرح می‌کند که اصلا مدار زمان کنونی هم باشد. خب حالا اینها را شیخ اینها را مفروغ عنه گرفته درست هم هست که ملاک نفس مخالفت نیست، مخالفت از باب این که اماره هست بر، یعنی جنبۀ طریقیت دارد نه جنبۀ موضوعیت که خب بحثش را قبلا ایشان کرده، ولی خب در شافی مرحوم ملا خلیل قزوینی، شافی، جلد ۱، صفحۀ ۵۷۹ این مطلب را مطرح کرده. بعد به تناسب الی ما هم الیه امیل حکامهم و قضاوتهم در ذیل این عبارت، الی ما هم الیه امیل حکامهم و قضاوتهم دارد و هم زماننا الی فتاویٰ ابی حنیفه امیل من فتاویٰ الشافعی و الی فتاویٰ الشافعی امیل منهم الی فتاویٰ احمد و مالک، اینجوری دارد. ولی خب عرض کردم ملاک مال آن زمان هست، آن امیل بودن هم حکام و قضات آن زمان‌ها مدار هست نه غیر آنها. حالا مرحوم شیخ اینجا در ادامۀ آن کلامشان می‌فرماید که در مقبولۀ عمر بن حنظله در ادامه‌اش یک عبارتی دارد:

«و ربما يستفاد من قول السائل في المقبولة قلت يا سيدي هما معا موافقان للعامة أن المراد بما وافق العامة أو خالفهم في المرجح السابق يعم‏ ما وافق‏ البعض‏ أو خالفه و يرده أن ظهور الفقرة الأولى في اعتبار الكل أقوى من ظهور هذه الفقرة في كفاية موافقة البعض فيحمل على إرادة صورة عدم وجود هذا المرجح في شي‏ء منهما و تساويهما من هذه الجهة لا صورة وجود هذا المرجح في كليهما و تكافؤهما من هذه الجهة.»

این عبارتی که ایشان دارد، البته بعدا ایشان چون مرحوم شیخ مرجحات منصوصه را تعدی می‌کند به مرجحات غیر منصوصه بنابر تعدی خب موافقت بعض کفایت می‌کند، بعداً بحثش را به تناسب این که خود ایشان قائل به تعدی هست این که حالا موافقت بعض چجوری هست و اینها بحث‌های بعدی‌اش را در مورد آن مرجحات غیر منصوصه است.

حالا من این، اصلا توضیح بدهم عبارت مرحوم شیخ را و این که ببینیم به هر حال در این مسئله چجوری باید عرض کنیم. ببینید این روایت، روایت مقبولۀ عمر بن حنظله خب مرجحات را که ذکر می‌کند، مرجح اوّل، مرجحات صفات راوی است، که خب گفتیم مربوط به حکمین است. مرجح دوم ترجیح مشهور بر شاذ، اگر یک روایت مشهور باشد، یک روایت شاذ باشد مشهور که یعنی مجمع علیه را مقدم داشته که عرض کردیم مراد قطعی الصدور بر ظنی الصدور است. مرحوم آخوند هم در کفایه به این مطلب اشاره می‌کند که مجمع علیه لا ریب فیه حاشیۀ رسائل، می‌گوید اصلا مجمع علیه لا ریب فیه وقتی به خبر نسبت می‌دهند ظاهر این که می‌گویند این خبر لا ریب فیه، یعنی از حیث خبری، نه از حیث صدوری، دلالت و جهت صدور به آنها ربطی ندارد. بعد حالا آن تکه‌هایش کار نداریم تا می‌آید می‌گوید اگر هر دو خبر مشهورین باشند: «يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ أُخِذَ بِهِ» بعد می‌گوید: «قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهَا»

کلمۀ عامه ظاهرش موافق عامه، عامه دال بر مجموع عامه هست، ظهور دلیل این هست که موافق العامة یعنی موافق این مجموعه. این که مراد از موافقا للعامه موافق بعض عامه را موافق عامه اطلاق کنیم خب خلاف ظاهر است.

«وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهَا بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ بِمَا يُخَالِفُ الْعَامَّةَ فَإِنَّ فِيهِ الرَّشَادَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً-»

وافقهما را قبلا توضیح دادیم که مراد از وافقهما یعنی وافق حکم الکتاب و السنة و العامة. یعنی مرجع ضمیر یکی‌اش حکم کتاب و سنت است یکی‌اش عامه. خب پس مفروض این گرفته که هر دو خبری که خودشان متعارض هستند با عامه موافقند. این که هر دو با عامه موافق باشند چجور می‌شود؟ می‌گوید که موافق عامه بودن این هست که گروهی از عامه با یکی از این خبرها موافق باشند، گروه دیگر عامه با خبر دیگر موافق باشند. دو تا خبر متعارض بخواهد با عامه متعارض باشد خب به این شکل باید باشد دیگر. خب این وافق، ایشان می‌گوید این «فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً» ممکن است بگوییم قرینه است بر این که آن موافقا للعامه‌ای که آنجا گفته شده موافق بعض عامه را هم شامل بشود، کأنّ آن قبلی می‌گفت اگر یکی‌شان موافق عامه باشد اینجا می‌گوید اگر هر دوشان موافق عامه باشند، یعنی همان موافقت عامه‌ای که در فقرۀ قبلی در یکی از دو تا خبر فرض کرده بود اینجا در دو تا خبر فرض می‌کند. خب موافقتی که در دو تا خبر فرض می‌شود، موافقت با بعض عامه است، پس آن موافقت قبلی هم باید موافقت با بعض عامه مراد باشد.

شیخ می‌فرماید که نه آن ظهور موافقت عامه در این که مراد موافقت با کل عامه هست در وحدت سیاق بین اینها چون شما می‌خواهید از وحدت سیاق استفاده کنید که این موافق عامه‌ای که در این فقرۀ بعدی هست با موافقت عامۀ قبلی یکی است. دیگر اینقدر این ظهور قوی ندارد که ما به قرینۀ وحدت سیاق در ظهور موافقا للعامه تصرف کنیم، نه برعکس، این موافقا للعامه قرینه بر این می‌شود که اینها وحدت سیاق ندارند و مراد این نیست که آن مرجحی که در یک خبر هست در دو تا خبر باشد، مراد این است که می‌خواهد بگوید مرجحی قبلا که فرض کردیم این مرجح در هیچ یک از دو تا خبرها نیست، مراد این هست که در مقام بیان وجود مرجح در کلا الخبرین نیست، در مقام بیان این هست که مرجحی که در قسم قبلی گفتیم این می‌خواهد بگوید در هیچ یک از اینها این مرجح وجود ندارد. خب اینجا مرحوم آقای سید گفته نه این در خلاف ظاهر هست و توضیحی هم نداده که چطور می‌گوییم جدا خلاف ظاهر است. البته مرحوم سید یک مطلبی دارند که این مطلب با کلام شیخ یک مقداری فرق دارد، مرحوم شیخ این که می‌گودی این از کلمۀ وافقهما الخبران جمیعا هم موافق و هم مخالف را هر دو را می‌گوید می‌شود درش تصرف کرد. «أن المراد بما وافق العامة أو خالفهم في المرجح السابق يعم‏ ما وافق‏ البعض‏ أو خالفه»

در هر دو، هم موافق هم. ولی مرحوم سید می‌گوید نه موافق یعنی موافق بعض عامه، اما مخالف باید مخالف کل باشد، تا مخالف صدق کند. اینجوری ایشان تعبیر می‌کند. و اصلا ایشان می‌گوید ذاتا هم همینجور است نه به قرینۀ ذیل، اصلا می‌گوید ما وافق العامة ظهور در این ندارد که ما وافق کل عامه، همین که یک فتوایی که موافق بعضی از عامه باشد ما وافق العامة در موردش صدق می‌کند، ولی مخالف، مخالف عامه صدق نمی‌کند، مگر این که مخالف با کل باشد، ایشان اینجوری تعبیر می‌کند.

اینجا مرحوم آسید محمد سعید حکیم هم در این شرحی که بر رسائل دارد این شبیه همین مطلب را ایشان دارد و در واقع پذیرفته، نه کلام سید را نمی‌آورد، ولی خود ایشان می‌گوید که نه مطلب درست نیست و یک شواهدی هم برای تأیید این مطلب می‌آورد. حالا من اصل مطلب را ببینیم مطلب چگونه است؟ به نظر می‌رسد مطلب مرحوم شیخ کاملا درست است ولی بلکه یک کمی می‌خواهم بالاتر هم مطلب شیخ هم عرض بکنم. آن این است که اصلا این که مرحوم شیخ کأنّ قرینۀ سیاق را پذیرفته ولی می‌گوید ظهور وافق العامة در این که مراد از موافقت عامه موافقت جمیع عامه است از قرینۀ سیاق قوی‌تر است، ما باید از قرینۀ سیاق رفع ید کنیم به قرینۀ ظهور اقویٰ. من عرض من این است که اصلا قرینۀ سیاقی اینجا وجود ندارد، توضیح ذلک این که ببینید کلمۀ وقتی می‌گوییم موافق عامه خود این ذاتا، این که ظهور دارد در این که مرحوم سید می‌گوید موافق بعضی از عامه را موافق اطلاق می‌کند آن خیلی خلاف ظاهر است، آن جدا خلاف ظاهر است که مرحوم شیخ هم که می‌گوید موافق عامه ظهور قوی دارد که موافق با جمیعشان یا لا اقل معظمشان که عرفا استغراق عرفی صدق می‌کند واقعا درست است. این که وافقهم الخبران جمیعا مراد موافقت بعض هست به قرینۀ این که دو تا خبر متعارض را موافق عامه قرار داده، یعنی منشأ ظهورش فرض کنید من می‌گویم که من و شما که هر دو با همدیگر مخالف هستیم قول هر دوی ما موافق قانون است، این معنایش این است که دو تا قانون باید داشته باشیم، یک قانون موافق قول من باشد یک قانون موافق قول شما باشد. و الا اگر همینجوری مثلا می‌گوییم فلان کلام موافق قوانین است، این که با بعضی از قوانین موافق باشد با بعضی از قوانین موافق نباشد که نمی‌گوییم موافق قوانین است. ولی اگر در جایی دو تا قول مخالف را، دو تا قول مخالف، دو تا قولی که معارض هستند، این را گفتیم موافق عامه است به قرینۀ این که فاعلش خبران هست این قرینه است که مراد از موافقت، موافقت با بعض است. اینجا سیاقشان اصلا واحد نیست، یعنی قبلی موافقت یک خبر با عامه است، بعدی موافقت دو تا خبر متعارض با عامه است، اگر موافقت دو تا خبر با عامه باشد یعنی این که با هرکدامشان با گروهی از عامه باید موافقت داشته باشند. حالا یک مقدار من عبارت را با دقت بیشتری می‌خواهم برگردم خود این روایت را بخوانیم. ببینید اصلا آن چیزی که ابتداءً در این روایت به عنوان مرجح ذکر شده موافقت عامه نیست، مخالفت عامه به عنوان مرجح ذکر شده. ببینید «يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ أُخِذَ بِهِ» فرض کرده که یک خبر هم موافق کتاب و سنة است، هم مخالف عامه است. خب این بعد از این که این مطلب را راوی، امام علیه السلام فرمودند راوی می‌گوید که این دو تا مرجح که یکی‌شان موافقت کتاب و سنت است، این مفروض قبلی این هست که مجموع این دو تا مرجح، یعنی هم موافقت کتاب و سنت و هم مخالفت عامه اگر در یک خبر بود، خب سؤال می‌کند حالا این مخالفت عامه‌ای که شما می‌گویید اگر تنها مخالفت عامه بود او یکی‌اش موافق عامه بود و امثال اینها، این در واقع آن که مرجح هست مخالف عامه است، موافق عامه یعنی آن که مرجح ندارد، یعنی فقط یکی‌شان ترجیح دارد آن هم یکی از، یعنی، مرجح قبلی یک مجموع مرکب بود، مجموع مرکب از مخالفت عامه و موافقت کتاب، می‌گوید حالا اگر این یکی از اخبار ما فقط قسمتی از این مرجح را داشت که مخالفت عامه است، آن یکی‌اش هم موافق عامه بود. موافق عامه بود یعنی چی؟ یعنی مرجح را ندارد. یعنی آن که اینجا، یعنی سؤال این هست که آیا مجموع من حیث المجموع موافق کتاب و مخالف عامه باید هر دویش در یک جا باشد تا مرجح باشد؟ یا یک دانه‌اش هم باشد کافی است؟ که مخالف عامه اگر یکی باشد کافی است بر ترجیح. امام علیه السلام می‌فرمایند که آن که مخالف عامه هست همان کافی است، «قَالَ بِمَا يُخَالِفُ الْعَامَّةَ فَإِنَّ فِيهِ الرَّشَادَ» استدلال هم تکیه مخالف عامه است. بعد می‌گوید اگر فان وافقهما الخبران جمیعا می‌گوید حالا هیچکدامشان این مرجح را نداشت، و ان وافقهما الخبران جمیعا در مقابل این است که اینجور نیست که اگر موافقت عامه‌ای که مرجح بود نه در این خبر بود نه در آن خبر، ما وافقهما الخبران از باب این است که آن چیزی که شما مرجح قرار دادید که مخالفت عامه هست در هیچکدامشان نبود. مرحوم سید این را در واقع پذیرفته که مخالف عامه یعنی مخالفت جمیع. خب می‌گوید مخالفت جمیعی که مرجح هست او اگر در هیچکدامشان نبود، این که ما، اصلا موافقت با عامه خودش جزء مرجحات نیست، وافقهما الخبران جمیعا از باب این هست که وقتی هر دو خبر موافق عامه هستند یعنی هیچکدامشان مخالفت تام با عامه ندارند، یکی‌شان با بعضی از عامه موافقت دارد، یکی‌شان با بعضی دیگر، بنابراین هیچکدامشان مرجحی را که مخالفت عامه هست ندارد، تکیه را هم می‌بینید استدلالات اصلا مال مخالفت عامه هست که رویش تکیه می‌کند. بعد می‌گوید ینظر الی ما هم الیه امیل حکامهم و قضاتهم. یک نکته‌ای در این روایت اگر کسی توجه بکند و در فقرات مختلف این روایت، در فقرات مختلف این روایت این که در فقرۀ بعدی ناظر به این باشد که آن مرجحی که شما گفتید در هیچ یک از خبرها نیست مکرر به این شکل آمده. مثلا می‌بینید اوّلین مرجحی را که ذکر می‌کند این هست که الحکم ما حکم به اعدلهما و افقهما و اصدقهما، مرجح اعدلیت و افقهیت و اصدقیت است، هر کدامشان که حاکمش اعدل و افقه بود آن حکمش مقدم است. بعد راوی می‌گوید که حالا این مرجح در هیچ کدام نبود، این مرجحی که شما می‌گویید فانهما عدلان مرضیان عند اصحابنا لیس یتفاضل واحد منهما علی صاحبه. این اوّلش.

مرجح بعدی را که ذکر می‌کند می‌گوید یکی‌شان مجمع علیه هست، یکی‌شان شاذ است. می‌گوید مجمع علیه را اخذ می‌کنیم شاذ را کنار می‌گذاریم. چون مجمع علیه لا ریب فیه، شاذ آن فیه ریبٌ، به خاطر آن فیه ریبٌ نمی‌توانیم ما شاذ. بعدی‌اش این است که هیچکدامشان شاذ نیستند، و این، این که مرجح قبلی این این مجموعه است، مجموعه‌ای که یکی‌اش مجمع علیه باشد یکی‌اش شاذ باشد، در مقابل مجمع علیه شاذ باید کنار گذاشته بشود. خب که ما به خصوص آنجور تفسیری که ما می‌کردیم این بود که مقطوع الصدور بر مظنون الصدور مقدم است. این می‌گوید بعدی‌اش که می‌آید می‌گوید فان کان الخبران عنکم مشهورین فرض می‌کند که هیچ یک از دو تا خبر، یعنی آن مجموعه مرکبی که ما قبلا ذکر کردیم اینجا وجود ندارد، چون مرجح این بود، یکی‌شان مقطوع الصدور باشد، یکی‌شان مظنون الصدور، مرجح این مجموعا، مقطوع الصدور بر مظنون الصدور مقدم است، نه مقطوع الصدور بر مقطوع الصدور، خب فرض بعدی را این که کلاهما مقطوع الصدور باشند، «فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ»

بعد آن آخرهای روایت هم باز بعد از این فقرۀ مورد بحث ما هم می‌گوید ینظر الی ما هم الیه امیل حکامهم و قضاتهم فیترک و یوخذ بالاخر. آن که حکام و قضات به آن امیل هستند آنها اخذ می‌شود و آن یکی را، آن کنار گذاشته می‌شود آن یکی را اخذ می‌شود. بعد می‌گوید حالا هیچکدام امیل نیستند، یعنی چیزهای بعدی را که وارد می‌شود این است آن مرجحی که شما ذکر کردید در هیچکدام نیست. فان وافق حکامهم و قضاتهم الخبران جمیعا. اگر هر دو خبر با حکام و قضات موافق بود، هیچکدام امیلیتی در کار نیست، فان وافق حکامهم و قضاتهم الخبران جمیعا، یعنی امیلیتی در کار نیست، هر دو خبر با حکام و قضات موافق است، موافق است یعنی یک عده از حکام و قضات بی خبر با بعضی از حکام و قضات موافق است، آن یکی‌اش هم با بعضی دیگر موافق هست، گفت اذا کان کذلک فارجع. یعنی این تعبیری که مرحوم شیخ می‌گوید که این در مقام بیان این هست که این مرجحی که شما ذکر کردید در هیچکدام نیست، نه این که می‌خواهد بگوید این مرجحی که ذکر کردید در هر دو هست، این مطلب جای جای این روایت به این شکل است، یعنی این شکل که مرجح در هیچ یک از این دو تا مرجح، فقرات، فقرات مختلف این روایت به این شکل است. این است که مجموعا تقریبا خیلی به نظرم ظهور مطلب مرحوم شیخ یک مقدار بیشتر از آن که شیخ تعبیر می‌کنند که ظهور او قوی‌تر است، اصلا او ظهور معارضی ندارد، یعنی ظهور فان وجدنا احد الخبرین موافقا للعامه و الآخر مخالفا لها این که این ظهور دارد که موافقت با کل عامه یا لا اقل معظمشان به طوری که این موافقت استغراق عرفی صدق کند این اصلا معارضی ندارد، حالا شیخ می‌گوید که این ظهورش خیلی قوی است، معارضش اینقدر ظهورش قوی نیست، ما می‌خواهیم بگوییم نه آن معارض آن که وحدت سیاق، اینها سیاقشان متفاوتند.

**شاگرد:‌** وافقهما الخبران آنها را شما به چیز زدید؟

**استاد:** حکم الکتاب و السنة و عامة، آن جلسه مفصل توضیح دادیم برای همین بود دیگر.

**شاگرد:‌** سید یزدی این کار را نکرده استاد

**استاد:** چی؟

**شاگرد:‌** مرحوم سید یزدی در حاشیه اینجوری نزدند دیگر، بعض العامه و بعض ؟؟؟ زدند

**استاد:** نه، هما که، آن که مراد بعضی از عامه بگوییم آن که خیلی خیلی خلاف ظاهر است. هما ظاهرش این هست که عرض کردم فما وافق حکمه. ببینید این روایت اوّل آمده می‌گوید که یک خبر این مجموعه مرکب درش وجود دارد، مجموعه مرکب. یعنی هم موافق کتاب و سنت است، هم مخالف عامه. اگر یکی از این خبرها این مجموع این دو تا چیز درش وجود داشته باشد، چه حکمی دارد؟ او مرجح هست. مرجح را یک مجموع من حیث المجموع قرار داده. راوی می‌گوید شما مجموع من حیث المجموع را مرجح قرار دادید، اگر این مجموع من حیث المجموع نبود، یکی از اینها وجود داشت حکمش چی است؟ حکم تک تک موارد را سؤال می‌کند. می‌گوید این مخالفت عامه فقط وجود داشت، امام علیه السلام می‌گویند مخالفت عامه هم مرجح است. بعد می‌آید می‌گوید که اگر اصلا آن مرجح، مرجحی که موافقت عامه و مخالفت عامه هست آن موافقت عامه، این اصلا وجود نداشت، یعنی ما فان وافقهما الخبران جمیعا ذیل فما وافقه حکمه حکم الکتاب و السنة و خالف العامه است، یعنی امام علیه السلام یک مرجح مرکب ذکر می‌کند، می‌گوید این مرکب وقتی نباشد یکی این که بعضی‌هایش باشد، این را سؤال کردیم. یکی این که هیچکدامشان نباشد، در واقع این ذیل فما وافق حکمه حکم الکتاب و السنة است، کلمۀ وافقَ‌اش هم به احتمال زیاد از همان وافقه حکمه حکم الکتاب و السنة چیز کردند، وافقهما، هما را بزنیم هر طائفه‌ای از عامه آن خیلی خیلی زور زیادی است. این است که به نظر می‌رسد این روایت کالنص در این که موافقت با مجموع عامه ملاک هست. خود آن روایت را اگر در نظر بگیریم. آقای حکیم، آسید محمد سعید حکیم یک بیاناتی دارد که من آن بیانات را نمی‌خواهم وارد بشوم، اصلا درست نیست و توجه به این نکته نکردند که آن چیزی که اینجا مرجح هست مخالفت عامه است و اینجا این که موافقت کلیهما را مطرح کردند از باب این است که مخالفة العامه نیست. حالا آنش را من فعلا کاری به آن ندارم، ایشان یک شواهد خارجی برای مطلب می‌خواهند ذکر کنند، آن شواهد خارجی که ذکر کردند دو تا شاهد است، یکی این که می‌گویند مرتکز عرفا متناسب با این هست که موافقت بعض عامه هم مرجح باشد، تعبیرشان این هست، لأنّ موافقة البعض کموافقة الکل مما یقویٰ احتمال التقیة. خب این مطلب حالا آدرسش را هم اوّل بدهم، تنقیح، جلد ۶، صفحۀ ۴۴۲.

ببینید بین موافقت بعض و موافقت کل فرق است. اگر ما قبلا این را توضیح دادیم آن چیزی که تقیه ازش صورت می‌گیرد، تقیه از حکام، تقیۀ از یک مفتی بما هو مفتی آن ما شاهد روشنی برایش نداریم، مگر عرض کردم کاشف از این باشد که در جایی که اصلا شیعه بودن شخص، آن بحث‌هایی که قبلا گذشت. خب اگر همۀ عامه یا معظمشان یک فتوایی را داشته باشند، قهرا حکومت هم همان فتوا را دارد. طبیعتا موافقت با جمهور عامه موافقت با حکومت است، و موافقت با جمهور عامه مخالفت با حکومت است. اما این که موافق با یکی از مفتیان باشد، این که آن مفتی مفتی‌ای باشد که حکومت هم بر طبق او فتوا می‌دهد، این مفروغ عنه نیست که. ممکن است آن موافق عامه، حاکم باشد یا نباشد. این موافقت با بعض هیچ ملازمه‌ای با موافقت حکومت ندارد. بله بعضی جاها عرض کردم مثلا در همین مسندی ما نحن فیه قول ابو حنیفه عامه باهاش موافقند ولی همه جا اینجور نیست که موافقت با بعض حتما حاکم باهاش موافقت داشته باشد، این بعض هم مؤید نیست که چه بعضی هست که. ممکن است بعضی باشد، حالا اگر هم ما این را اصلا قبول نکردیم که یک فرد خاصی را حکومت رویش نظر داشته باشد، به خصوص در مورد امام صادق، این روایت مال امام صادق است. بعد از امام صادق در زمان هارون الرشید فقه حنفی به عنوان فقه رسمی مورد حمایت حکومت قرار می‌گرفته و قاضی ابویوسف، یعنی در واقع منصور عرض کردم می‌خواسته یک همچین کاری را با مالک بکند، مالک راه نمی‌آید، می‌روند سراغ شاگردهای ابوحنیفه، آنها راه می‌آیند، آنها می‌خواستند یک فقه حکومتی داشته باشند که تا جایی می‌توانند مردم را تابع خودشان قرار بدهند، خب زمان امام کاظم علیه السلام این مطالب هست ولی زمان امام صادق علیه السلام این که یک حکومت از یک فقیه خاص حمایت کرده باشد ما اصلا نداریم، حالا اگر بعض هم بگوییم این بعض فقیه خاص هم نیست، فی الجمله با یکی از فقهای عامه وقتی موافقت بکند بگوید حتما حکومت تابع او است؟ این خیلی بعید است، یعنی خیلی زور می‌برد، هیچ نکتۀ خاصی، یعنی خیلی فرق هست که، اصلا احتمالش می‌رود، احتمال می‌رود که این فقیه خاص حکومت هم پشتوانه‌اش باشد. ولی این فرق دارد با آن جایی که حتما حکومت تابعش است، جایی که احتمال دارد این روایتی که، فقیهی که این روایت با او موافق هست مطابق حکام باشد، ممکن است مطابق نباشد.

**شاگرد:‌** فقیه نباشد مثلا ۳۰، ۴۰ درصد فقهایشان را در نظر داشته باشند.

**استاد:** آن ۳۰، ۴۰ درصد هم ممکن است مطابق حکومت باشد، ممکن است نباشد. تا همه یا معظم آنها نباشند موافقت و مخالفت حکومت را شما نمی‌توانید احراز کنید.

**شاگرد:‌** فرض اتهام به تشیع برای موافقت؟

**استاد:** نه، این که ناظر دقیقا به آنها باشد به اتهام تشیع باشد اینها، می‌خواهم این را بگویم، این که آقای حکیم می‌خواهد بگوید کأنّ این روایت را مرتکز عرفی این هست که بین موافقت بعض و موافقت کل فرقی نیست، اتفاقا مرتکز عرفی این است کاملا فرق است، موافقت کل قطعا موافق حکومت هست، موافقت بعض احتمال تقیه درش هست، نمی‌خواهم بگویم احتمال تقیه نیست، به دلیل این که مثلا ممکن است آن سائلی که این سئوال را کرده باشد فتوایش مطابق همین روایت بوده، ولی خب اینها یک احتمالاتی هست و یا مثلا برای این که اتهام متهم، آن سائل از شهری بوده که آن شهر، اینها همه عرض کردم در جلسات قبل، اینها احتمالات نادری است، در حد خودش احتمال هست، این فرق دارد با موافقت با معظم جمهور. موافقت معظم جمهور به طور طبیعی، طبیعی که نه حتما موافق حکومت است. این نکته را هم ضمیمه بکنم که بنی العباس همه‌شان مذهب رسمی‌شان مذهب اهل تسنن بوده، حتی مأمون، مأمون کسی هست که به دلیل این که مذهب بغدادی‌ها یعنی خلفای بغداد و طرفداران چیز عامه بودند یک تمایلی به تشیع نشان می‌داده برای این که آنها را محکوم کند در مناظراتی که مأمون دارد شما مراجعه بکنید مأمون در مناظراتش مناظرات برای اثبات تشیع و اثبات صحت چیزهای تشیع زیاد دارد، این شرح حال مأمون را در قاموس الرجال نگاه می‌کردم، قاموس الرجال خیلی کتاب جالبی هست نسبت به منقولات قابل استفادۀ تاریخی که در شرح حالات می‌آورد، ایشان هر اطلاعاتی که در مورد تشیع و اینجور چیزها جالب توجه‌اش بوده خب خیلی اهل مطالعه بوده دیگر و در کتب تاریخی هر جا که مطالعه می‌کرده یک اطلاعات جالب تاریخی که در مورد تشیع بوده آنها را به تناسب در شرح حال آن کسی که با آن مناسب بوده ذکر می‌کرده. در شرح حال مأمون در قسمت القاب قاموس الرجال را ببینید تکه‌های مختلفی که مأمون به نفع تشیع استدلال کرده، آنها را تکه تکه آورده و خیلی هم. البته این که آورده بحث رجالی هم هست، چون یکی از اهداف رجالی‌ها تعیین مذهب راویان است، بنابراین این که این راوی روایت‌هایی را که در تأیید مثلا مذهب تشیع می‌کرده آنها را بیاورد خب در مورد مأمون هم یک بحث جدی از قدیم بوده که مأمون شیعه بوده، شیعه نبوده امثال اینها. آن چیزهایی که مأمون دارد خب دفاع از تشیع در موردش هست، ولی همین با وجودی که دفاع از تشیع هست حکمی که رسما اجرا می‌شده سنی‌ها بوده، یعنی قاضی‌هایی که حکم می‌کردند براساس چیزهای سنی حکم می‌کردند. قضات مأمون، قضات شیعه نیستند، همان ردیف قضاتی که قبلی‌ها وجود داشته همان ادامه پیدا کرده. می‌گویم ولو، یک مقداری مأمون برای این که مخالفین سیاسی‌اش را که به اصطلاح بغدادی‌ها بودند و خیلی‌هایشان هم نسبت به تشیع حساسیت داشتند و امثال اینها تخریب کند، از آن طرف خراسانی‌ها هم که گرایش‌های تشیع داشتند و یک مقداری بهشان باج و بها بدهد سعی می‌کرده یک مقداری تفکرات شیعی را بال و پر بدهد، ولی با همۀ این حرف‌ها مدار اجرای چیزهای قضایی مأمون هیچ فرقی با قبلی‌ها نکرده، دقیقاً شما کسانی که قاضی می‌گذاشتند همان سنی‌ها را قاضی می‌گذاشتد براساس فتوای سنی‌ها هم حکم می‌کرده، در کل دورۀ حکومت عباسی‌ها هم حکومت عباسی بر پایۀ فقه اهل تسنن فقه‌اش دارج بوده، و به خصوص کسانی را که، یعنی مخالفین با بنی العباس خیلی وقت‌ها سادات بودند. سادات خیلی‌هایشان البته شیعۀ امامی نبودند، معمولا شیعۀ زیدی بودند، ولی بالأخره شیعه بودند، این است که یکی از جهاتی که اینها سعی می‌کردند مذهب تشیع را رواج ندهند این بوده که اگر می‌خواستند مذهب تشیع را رواج بدهند زمینۀ رشد این مثلا زیدی‌ها و امثال اینها فراهم می‌شده. این است که عملا چه می‌گویم هم البته اوّلی که چیز روی کار می‌آیند، اوّلی که بنی العباس روی کار می‌آیند، این که دیدگاهشان چی هست برای افراد روشن نبوده، آن داستانی دارد که منصور به مالک گفتش که نظرت نسبت به شیخین چی است؟ می‌گوید من ماندم چی جواب بدهم، نمی‌دانسته که منصور نسبت به شیخین نظرش مثبت است، منفی است چی است؟ امثال اینها. مانده بود که الآن تعریف کند از شیخین، گردنش را بزند؟ تکذیب کند. مذهبشان را پنهان می‌کردند در مرحلۀ اوّل که بتوانند خراسانی‌ها را که گرایشات تشیع دارند با خودشان همراه کنند. این می‌گوید من گفتم که شروع کردم تعریف کردن از شیخین. منصور گفت عصبتَ، شما حرف‌هایی که منصور با محمد بن عبد الله نفس زکیه را چیز کرده ببینید، کاملا در مقام ترجیح خلفا بر امیرالمؤمنین با محمد بن عبد الله نفس زکیه بحث کردند. چون یکی از زمینه‌های این که وقتی برتری امیر المؤمنین را اثبات می‌کردند این برتری سبب می‌شد که حکومت خودشان زیر سؤال برود، مشروعیت حکومت خودشان، چون آنجاها بحث ارث حکومت، یک چیز جدی‌ای هست، ارث حکومت الآن من نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم، اصلا یکی از نکات مهمی که در تبیین بحث امامت وجود داشته بحث ارث است، ارث الامامة، و این که چجوری در روایات به ادلۀ ارث برای اثبات امامت تمسک شده در خود این روایت ؟؟؟ وجود دارد، به هر حال حالا این بحث را جمع کنم آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این است، حکومت بنی العباس و حکومت بنی امیه همه‌شان مبنایشان مبنای فقه عامه بوده، بنابراین در تمام ادوار چه بنی امیه، چه بنی العباس وقتی یک مطلبی براساس فقه عامه شکل می‌گرفته حکومت هم طبیعتا تابعش بوده. خب بحث ما تمام.

ما مرجح منصوصه فقط موافقت با جمیع عامه یا مجموع عامه است. آن هم مجموع عامه‌ای که در آن زمان روایات بوده نه بعد از آنها. چون بازگشت در واقع می‌کرده به موافقت با فتوای حکومت، موافقت با فتوای حکومت و بحث دقیقا همین تقیۀ مصطلح هست. حالا یا تقیۀ خود امام علیه السلام یا تقیۀ آن راویان، امام علیه السلام حکم تقیه‌ای می‌گفته برای این که آن راویان به مشکل برخورد نکنند، امثال اینها. حالا آنش خیلی مهم نیست که تقیه، ترس خود امام هست یا ترس راویان هست مرجح منصوصه چیز هست. اما غیر او باید مرجحات غیر منصوصه و در زاویه‌های دیگر موافقت با فتوای بعضی از عامه اگر باشد از مرجحات غیر منصوصه یا مطالب دیگر اینجا هست. خب بحث تمام. این بحث تمام است، ما می‌رویم بحث این بود که زکات خیل، روایاتی داریم در زکات خیل این هم به اجمال ما بحثش را می‌کنیم و بعد از آن می‌رویم روی بحث زکات نقود رایجه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان